

۱. احتمال کذب من قال إنه رأى:

۱. احتمال دروغ گفتن کسی که می‌گوید رؤیا دیده است:

وهذا الأمر. يندفع. بأن تكون رؤى كثيرة ومستمرة ويراهها. أناس متفرقون، ولا رابط ولا علاقة بينهم قبل إيمانهم بداعي الحق، ليتصور من يسمع رؤاهم أنهم تواطئوا على الكذب، عندها لا يمكن إلا لمكابرة معاند اتهام هؤلاء بالكذب؛ حيث يمتنع عقلاً تواطؤهم على الكذب، وبهذا تكون رؤاهم بمجموعها حجة على الناس غيرهم، ولو كان هؤلاء الذين رأوا الرؤى من مشارب وخلفيات عقائدية مختلفة، فإن الحجة ستكون أعظم ولا سبيل لرد شهادتهم بما رأوا وسمعوا من شهادة الله عندهم ونصه على خليفته في أرضه.

این امر مردود خواهد بود، وقتی که رؤیایها زیاد و مستمر باشد و اشخاص متفرقه آن را ببینند، که هیچ ارتباطی بین آنها قبل از ایمان‌شان به دعوت‌کننده حق وجود نداشته باشد، تا کسی که رؤیاهای آنها را می‌شنود تصور کند که آنها تبنانی بر دروغ کرده‌اند؛ در این صورت دیگر کسی نمی‌تواند این عده بسیار را متهم به کذب کند، مگر این که متکبر و غیر منطقی باشد؛ چون از نظر عقلی، تبنانی این عده با این اوصاف بر دروغ امکان ندارد و به این سبب، مجموعه رؤیاهای آنها حجت بر سایر مردم خواهد بود و چنانچه کسانی که رؤیاهایی در تشخیص مصداق خلیفه خدا دیده‌اند از مشرب‌ها و پیشینه‌ها و عقاید گوناگون باشند، در این هنگام حجت عظیم‌تر خواهد بود و هیچ راهی برای رد و انکار شهادت آنها درباره آنچه که در ملکوت با شهادت و نص خدا درباره خلیفه‌اش دیده و شنیده‌اند، باقی نمی‌ماند.

۲. احتمال آن تكون الرؤيا من الشيطان:

۲. احتمال این که رؤیا از ناحیه شیطان باشد:

و هذا الأمر يندفع بأن يكون في الرؤيا خليفة لله في أرضه ثبتت خلافته للمتلقى، أو ملك من ملائكته، أو أن يكون فيها اسم من أسماء الله، أو آية من كتاب سماوي ثابت للمتلقى، أو أن تكون في الرؤيا رموز حكيمة لا يمكن أن تصدر من سفهاء كالشيطان وجنده.

این مسئله، این گونه رد می شود که در رؤیا، خلیفه خداوند در زمین باشد که خلافتش برای بیننده ثابت شده است، یا فرشته ای از فرشتگان، یا در آن نامی از نام های خداوند باشد، یا آیه ای از کتاب آسمانی که برای بیننده ثابت باشد، یا اینکه در رؤیا، رمزهای حکیمانه ای باشد که امکان پذیر نیست که از سفیهانی همچون شیطان و سربازانش صادر شود.

وفي القرآن رد الله سبحانه وتعالى بقوله: (وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ * وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ) [الشعراء: 210 - 211] على من قالوا إن القرآن تنزلت به الشياطين، فالله يقول لا، ليس للشياطين سلطة وقدرة على قراءة القرآن، فما ينبغي للشيطان أن يدعو للصالح كما في القرآن، وإلا فكيف تقوم للشيطان قائمة وهو يدعو للصالح والخلق الكريم وذكر الله!

خداوند سبحان در قرآن کریم این فرضیه را که می گفتند شیاطین قرآن را نازل کرده اند، رد کرده است: «قرآن را شیاطین نازل نکرده اند، و سزاوار آنان نیست، و قدرت ندارند» ([229]). پس خداوند می فرماید نه، شیاطین تسلط و قدرتی بر قرائت قرآن ندارند؛ لذا آن گونه که در قرآن دعوت به صلاح می شود، برای شیطان شایسته نیست که دعوت به صلاح کند، وگرنه چطور برای شیطان پایگاهی استوار باشد در حالی که بخواهد دعوت به صلاح و اخلاق کریمه و یاد خدا بکند؟!

وإذا كانت هذه الأمور التي ذكرت في القرآن جاء بها الشيطان، فكيف إذن سيدعو للشر ومتى وأين، ثم هل الشيطان يحارب نفسه؟!!! ما ينبغي له أن يفعل هذا،

اگر این اموری که در قرآن ذکر شده را شیطان آورده باشد، پس چطور و کجا و چه وقت دعوت به شر می کند؟ آیا شیطان با خودش در جنگ است؟ قطعاً که چنین نمی کند.

كما أنّ الشيطان لا يمكنه تلاوة كلمات الله، أو يتمثل برموز ملكوت السموات وبخلفاء الله وملائكة الله وبأسماء الله، وإذا أمكنه فعل هذا فلم يعد الملكوت بيد الله بل أصبح بيد الشيطان، ولم يعد هناك مجال للاطمئنان إلى أي شيء يأتي من الملكوت، وبهذا يتم الطعن بكل رسالات السماء وبكل خلفاء الله بالقول إنهم توهموا وإنّ ما رأوه هو الشيطان وإنه تمثّل لهم بصورة ملاك وقرأ لهم كلاماً على أنه كلام من الله إلخ، ولهذا اختصر الأمر سبحانه وتعالى وقال: (وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ) أي لا يمكنهم قراءة القرآن فكيف تقولون إنهم تنزلوا به!!!

همچنان که شیطان نمی تواند کلمات خدا را تلاوت کند یا به شکل رموز ملکوت آسمان ها یا خلفای خدا و ملائکه و اسماء الهی شود؛ و اگر این کارها برایش ممکن بود، پس دیگر نباید ملکوت به دست خداوند شمرده می شد، بلکه باید به دست شیطان قلمداد می گردید و دیگر مجالی برای اطمینان به هیچ چیزی که از ملکوت بیاید باقی نمی ماند، و در این صورت بر همه رسالت های آسمانی و همه خلفای الهی طعن و ایراد وارد می شد که شاید همه توهم بوده و آنچه دیده اند شیطان بوده و خود شیطان برایشان به صورت ملائکه ظهور کرده و کلامی را به عنوان کلام خدا برایشان می خوانده و؛ و به همین خاطر خداوند سبحان به همین مقدار اکتفا کرده و فرموده: «وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ»، یعنی قرائت قرآن برایشان ممکن نیست؛ پس چطور این قرآن را نازل کرده باشند؟!

فإذا كانوا عاجزين عن إحياء القرآن أو بعض آيات القرآن، فكيف يمكن أن يقول شخص بجهالة وهو يدعي العلم: إن الشياطين يتمثلون برسول الله محمد (صلى الله عليه وآله) في الرؤيا؟! هل يقبل العقل أنّ الشيطان عاجز عن التنزل بالقرآن وقراءته وهو قادر على التمثّل بمحمد (صلى الله عليه وآله)، ومحمد هو كلمة الله التامة والقرآن الناطق؟! هذه والله قسمة ضيزى.

پس وقتی از وحی قرآن یا بعضی از آیات قرآن عاجز هستند، پس چطور ممکن است که شخصی مدعی علم از روی جهالتش بگوید که شیاطین به صورت رسول الله (ص) در رؤیا نمایان می‌شوند؟! آیا عقل قبول می‌کند که شیطان از تنزیل قرآن و قرائت آن عاجز باشد، اما بر نمایان شدن به صورت محمد (ص) قادر باشد، در حالی که محمد (ص) کلمه تام خدا و قرآن ناطق است؟ به خدا سوگند! این مسئله، قسمت ناعادلانه است.

هل وصل الأمر إلى التقول على رسول الله (صلى الله عليه وآله) والتجروء عليه بهذا الأمر العظيم، وأن يقول من يدعون العلم إن الشيطان يتمثل برسول الله (صلى الله عليه وآله) دون أن يكون لديهم دليل، بل فقط تقول لرد دعوة الحق (مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا) [الكهف: 5]، آیا کار به جایی رسیده که بر رسول خدا (ص) دروغ ببندند و به وسیله چنین امر عظیمی بر او جرات و گستاخی کنند و مدعیان علم بگویند که شیطان به شکل رسول الله (ص) در می‌آید، بدون این که دلیلی داشته باشند، بلکه صرفاً به جهت رد و انکار دعوت حق این سخنان را می‌گویند: «نه آنان به این یقین و دانشی دارند و نه پدرانشان؛ سخن بزرگی از دهانشان خارج می‌شود؛ آنان جز دروغ نمی‌گویند» [230].

ثم هل يعتبر نفسه عاقلاً وصاحب علم من يقول إن الشيطان يمكنه التمثل بالأنبياء والأوصياء والملائكة، إذن فماذا يبقى من الدين لو أمكن الشيطان التمثل بالأرواح الطاهرة، وكيف ميّز الأنبياء والرسول وحى الله و علموا أنه من الله وليس من الشيطان، وأنّ الذي كان يوحي لهم ملك وليس شيطانا؟! كيف علم إذن محمد (صلى الله عليه وآله) أنّ الذي كلمه جبرائيل وليس الشيطان؟! على حسب قولهم إنّ الشيطان يمكنه التمثل بجبرائيل أيضاً لأنهم جوزوا تمثله بمحمد (صلى الله عليه وآله) وهو أعظم من جبرائيل، هل كان على الأنبياء أن يطلبوا من كل ملك يكلمهم ويوحي لهم معجزة ليعلموا أنه ملك ومن الله وليس شيطانا، ثم عندما يكون الوحي

لأنبياء بالرؤيا، كيف سيميزون أنه وحى من الله وليس شيطاناً تمثل لهم بصورة ملك؟!؟! والله إن من يقولون بتمثل الشيطان بمحمد (صلى الله عليه وآله) وبالأوصياء وبالملائكة قد فتحوا باباً عظيماً للشيطان وجنده من الملحدين، لا يبقی من دين الله شيئاً وأمکنوا من أعناقهم لو كانوا يفقهون.

آيا چنین شخصی خود را عاقل و صاحب علم می داند که می گوید شیطان می تواند به شکل انبیاء و اوصیاء و فرشتگان در آید؟ اگر شیطان امکان تمثّل به ارواح طاهره را داشته باشد، چه چیزی از دین خدا باقی می ماند و چگونه انبیاء و رسولان (ع) وحی خدا را تمییز دادند و دانستند که از ناحیه خداست نه از ناحیه شیطان؟ و آن کسی که برایشان وحی می کند فرشته است، نه شیطان؟! در این صورت حضرت محمد (ص) چطور دانست آن که با او سخن می گوید جبرئیل (ع) است نه شیطان؟! بر حسب سخن آنها شیطان می تواند به شکل جبرئیل (ع) نیز در آید، چون آنها تمثّل شیطان به صورت محمد (ص) را جایز می دانند، در حالی که بلند مرتبه تر از جبرئیل (ع) است! همچنین طبق نظر آنها، آیا انبیاء (ع) موظف بودند که از هر فرشته ای که با آنان سخن می گوید و به آنها وحی می کند، معجزه ای طلب کنند تا بفهمند که فرشته و از جانب خداست، نه شیطان؟! آنگاه در مواقعی که وحی برای انبیاء (ع) از طریق رؤیا بوده، چطور تمییز می دادند که این وحی از خداست، نه شیطانی که به صورت فرشته به سراغشان آمده است؟! به خدا سوگند کسانی که می گویند شیطان می تواند به شکل محمد (ص) و اوصیاء (ع) و فرشتگان در آید، باب بزرگی برای شیطان و سربازان ملحد و خداناباورش باز کرده که دیگر هیچ چیزی از دین خدا را باقی نمی گذارد و اگر بفهمند، با همین سخن باطل، شیاطین و ملحدين را بر گرده خود سوار کرده اند.

هل علم من يدعون العلم عظم الجريمة التي أقدموا عليها؟!!! هم الآن طعنوا بكل الكتب السماوية وبمصادقية كل الأنبياء والمرسلين وبالقرآن من بانه إلى سینه؟! فعلى من تجرأ على دين الله وعلى رسول الله محمد (صلى الله عليه وآله) بقوله إن الشيطان يتمثل بمحمد (صلى الله عليه وآله) والأنبياء والأوصياء (عليهم السلام) أن يتوب إلى الله ويستغفر ربه، فهذه الحقائق تتبين للناس وهم يتعرفون عليها يوماً بعد يوم، وينكشف لهم زيف أهل الباطل وجهلهم وتجروهم على الله وملكوته وعلى رسوله وعلى الأئمة (عليه السلام).

آیا مدعیان علم، بزرگی این جرمی که مرتکب شده اند را می فهمند؟ اکنون به همه کتاب های آسمانی و مصداق همه انبیاء و رسولان و قرآن از الف تا یاء آن طعنه و ایراد وارد کردند. کسی که بر دین خدا و بر رسول خدا محمد (ص) جرأت و گستاخی کرده و گفته است که شیطان به صورت محمد (ص) و انبیاء و اوصیاء (ع) متمثل می شود، باید به خدا برگردد و از پروردگارش استغفار کند، چون این حقایق، روزی برای مردم روشن خواهد شد و مردم روز به روز این ها را خواهند شناخت و تقلب و جهالت و گستاخی اهل باطل و جرأت آن ها بر خدا و ملکوت و رسولان و ائمه (ع) برایشان روشن خواهد شد.

إذن، فالرؤيا التي تحتوي ذكر الله أو خلفاء الله أو ملائكة الله ليست من الشيطان حتماً، بل من الله ومن ملكوت الله ومن ملائكة الله ومن الأرواح الطاهرة. بنابراین، رؤیایی که حاوی ذکر خدا یا خلفای خدا یا ملائکه الهی باشد، هرگز از جانب شیطان نیست، بلکه از ناحیه خدا و از سمت ملکوت الهی و ملائکه الهی و ارواح پاکیزه است.

وقد روى المسلمون أنّ الشيطان لا يتمثل بالرسول محمد (صلى الله عليه وآله)، وهذا نموذج منه:

همه مسلمانان روایت کرده‌اند که شیطان نمی‌تواند به صورت رسول الله محمد (ص) نمایان شود و این نمونه‌ای از آن است:

«عن علي بن الحسين بن علي بن فضال، عن أبيه، عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا (عليه السلام): أنه قال له رجل من أهل خراسان: يا ابن رسول الله: رأيت رسول الله (صلى الله عليه وآله) في المنام كأنه يقول لي: كيف أنتم إذا دفن في أرضكم بضعتي واستحفظتم وديعتي وغيب في ثراكم نجمي؟! فقال له الرضا (عليه السلام): أنا المدفون في أرضكم، وأنا بضعة نبيكم، فأنا الوديعه والنجم، ألا ومن زارني وهو يعرف ما أوجب الله تبارك وتعالى من حقي وطاعتي فأنا وأبائي شفعاؤه يوم القيامة، ومن كنا شفعاؤه نجا ولو كان عليه مثل وزر الثقلين الجن والإنس. ولقد حدثني أبي، عن جدي، عن أبيه، عن آبائه أن رسول الله (صلى الله عليه وآله) قال: من رأني في منامه فقد رأني؛ لأنّ الشيطان لا يتمثل في صورتني ولا في صورة أحد من أوصيائي، ولا في صورة أحد من شيعتهم. وإنّ الرويا الصادقة جزء من سبعين جزءاً من النبوة» ([231]).

* حسن بن علی بن فضال روایت می‌کند که شخصی از اهل خراسان به حضرت رضا (ع) عرض کرد: (ای فرزند پیامبر، رسول خدا (ص) را در خواب دیدم که گویا به من می‌گوید: حال شما چطور است هنگامی که در زمین شما پاره تن من دفن شود و حافظ امانت من شوید و ستاره من در خاک شما نهان شود؟ امام رضا (ع) به او فرمود: من در زمین شما دفن می‌شوم و من پاره تن پیامبرتان هستم و من آن امانت و ستاره‌ام. آگاه باشید که هرکس زیارت کند در حالی که آنچه خدا از حقم و اطاعتم واجب کرده را بشناسد، من و پدرانم شفیع او در روز قیامت هستیم و هرکه ما شفیع او شویم نجات می‌یابد، اگرچه مانند بار همه ثقلین (جن و انس) بر دوش او باشد؛ و پدرم از جدم از پدرش روایت کرد که رسول خدا (ص) فرمود: هرکه مرا در خوابش ببیند، پس خود مرا دیده است، چون شیطان

به صورت من و هیچ یک از اوصیاء من و هیچ یک از شیعیان آن‌ها نمایان نمی‌شود؛ و همانا رؤیای صادق جزئی از هفتاد جزء نبوت است)). ([232]).

أما قول بعضهم ([233]) بأن المقصود بالحديث هو فقط من رأى الرسول في الدنيا ويعرف صورته المادية، فهذا تنقضه نفس الرواية؛ حيث إن الإمام الرضا (عليه السلام) يعلم يقيناً أنّ الشخص الذي قصّ عليه الرؤيا لم ير رسول الله محمداً (صلى الله عليه وآله) ومع. هذا قال له: من رأى الرسول فقد رآه فإنّ الشيطان لا يتمثل به، وهو يوجه الكلام له ويقصد بالكلام رؤياه بالتحديد.

اما سخن برخی از این مدعیان ([234]) به این مضمون که مقصود از حدیث، فقط کسانی هستند که رسول الله (ص) را در دنیا دیده و شکل مادی او را می‌شناسند، همین روایت یاد شده سخن آن‌ها را نقض می‌کند، چون امام رضا (ع) به یقین می‌داند که این شخصی که رؤیا را برایش نقل می‌کند، قطعاً رسول الله (ص) را ندیده و با این حال، حضرت فرمود: هر که رسول الله (ص) را ببیند خود او را دیده، چون شیطان به صورت او ظاهر نمی‌شود، در حالی که امام رضا (ع) روی سخنش با اوست و به طور خاص، رؤیای او را اراده کرده است که رسول خدا (ص) را در بیداری ندیده است.

إذن، فهذا الشرط - الذي وضعه بعضهم - بأنّ الرائي لابد أنّ يكون قد رأى الرسول في الحياة الجسمانية منقوض بهذه الرواية، وبما تقدم من الكلام قبلها، بل هو أصلاً شرط من أهوائهم وأوهامهم ولا دليل عندهم عليه إلا العناد والكبر.

بنابراین، شرطی که بعضی از آن‌ها قرار داده‌اند - این که صاحب رؤیا باید قبلاً رسول خدا (ص) را در زندگی جسمانی دیده باشد - با این روایت و با آن چه قبلاً بیان کردیم، نقض می‌شود، بلکه این گفته اساساً شرطی از هواهای نفسانی و اوهام آن‌هاست و هیچ دلیلی نزد آن‌ها جز عناد و تکبر ندارد.

فهل من المعقول أن نقبل لكل أحد أن يضع شروطاً في الأمور الدينية والعقائدية وبدون دليل شرعي عليها؟! بل والدليل قائم بالضد من الشرط الموضوع، بنابراین، آیا معقول است قبول کنیم که هر کس بدون دلیل شرعی، شروطی در امور دینی و اعتقادی بگذارد؟! بلکه اساساً دلیل بر ضد این شرط جعلی داریم.

ثم إنهم إذا اشترطوا هذا مع الرسول محمد (صلى الله عليه وآله) فكيف سيترد هذا الشرط مع الملائكة؟! فهل أيضاً يقولون: إن الذي يرى الملائكة في الرؤيا لابد أن يكون قد رآهم في الحياة الجسمانية وإلا فهم شياطين؟!
آنگاه این مدعیان که چنین شرطی را درباره رسول خدا (ص) قرار دادند، آیا درباره ملائکه نیز همین شرط را قائل هستند؟ یعنی می گویند کسی که ملائکه را در رؤیا می بیند باید آن ها را در همین زندگی مادی دیده باشد، وگرنه آن ها شیاطین هستند؟!

ثم إن كل الأنبياء ومنهم محمد (صلى الله عليه وآله) كانت بداية رسالاتهم أن يروا ملائكة الله في الرؤيا والكشف ويكلمونهم وهي رؤيتهم الأولى لهم، فهل لو كان من يسمون أنفسهم اليوم بـ (علماء الإسلام) موجودون في زمن الأنبياء السابقين الذين يؤمنون بهم، هل كانوا سيواجهونهم بنفس هذا الكلام، يعني هل يقولون للأنبياء: وما أدراكم ربما هذا الشيطان جاءكم وتمثل بالملائكة، أو الشيطان جاءك وأصحابك يا محمد (صلى الله عليه وآله) وتمثل بموسى (عليه السلام) أو بعيسى (عليه السلام)، فأنت وأصحابك لم تروا موسى (عليه السلام) في الحياة الجسمانية؟!

همه انبیاء و از جمله حضرت محمد (ص) آغاز رسالت شان این گونه بوده که ملائکه را در رؤیا و کشف می دیدند و با آن ها سخن می گفتند و آن کشف و رؤیا نخستین رؤیت آن ها بوده است؛ پس کسانی که امروز خود را علمای اسلام

می‌نامند اگر در زمان انبیای گذشته (که به آن‌ها ایمان دارند) زندگی می‌کردند، آیا با همین سخن و اشکال روبروی آن‌ها قرار می‌گرفتند، یعنی به انبیاء می‌گفتند که شما از کجا می‌دانید و شاید این شیطان باشد که برای شما به صورت ملائکه نمایان شده است یا به رسول‌الله محمد (ص) می‌گفتند که شیطان نزد تو و اصحابت آمده و به صورت موسی (ع) و عیسی (ع) نمایان شده، چون تو و اصحابت هرگز موسی (ع) را در این زندگی مادی ندیده‌اید؟!

ثم هل يعلم علماء الضلال أنّ هذا الكلام واجه به أشباههم محمداً (صلى الله عليه وآله) والأنبياء قبله، فردوا شهادة الله لعباده، وردوا نص الله على محمد (صلى الله عليه وآله) نبيه بالرؤيا التي يراها الناس فقالوا كقولهم اليوم: (بَلْ قَالُوا أَضْغَاتٌ أَحْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَنُ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ) [الأنبياء: 5].

آیا علمای گمراهی می‌دانند که این، سخنی است که افراد مشابه آنان، با محمد (ص) و پیامبران پیش از ایشان مواجه شدند؟ در نتیجه گواهی خداوند، نسبت به بندگانش را رد کردند و نص خداوند، نسبت به محمد (ص) پیامبرش را رد کردند، که با رؤیایی بود که مردم، آن را دیدند و مانند سخن امروز آنان را بیان کردند: «گفتند: بلکه خواب‌هایی آشفته و پریشان است، بلکه آن را به دروغ بر بافته، بلکه او شاعر [خیالپردازی] است، [اگر فرستاده خداست] باید برای ما معجزه‌ای بیاورد مانند معجزه‌هایی که پیامبران گذشته را [با آن‌ها] فرستادند» [235].

والحقيقة التي يجهلها هؤلاء إنّ الشيطان لا يتجرأ وليس له أن يري أحداً رؤيا أنه خليفة الله في أرضه، أو أنّ فلاناً هو خليفة الله في أرضه، بل أحلام الشيطان أعاذنا الله هي أحلام تحزين وأحلام سفيهة.

حقیقتی که این گروه به آن جاهل هستند این است که شیاطین جرأت ندارند و نمی‌توانند به کسی رؤیا نشان دهند، به این که او خلیفه خدا در زمین است یا که

فلان شخص، خلیفه خدا در زمین است، بلکه رؤیاهای شیطان (نعوذ بالله)، همان خواب‌های ناراحت‌کننده و سفیهانه است.

۳. احتمال آن تکنون الرؤیا من هوی النفس: ۳. احتمال این‌که رؤیا از تلقین و خواسته نفسانی باشد:

وهذا أمر یندفع بنفس ما قلته فی الأمر الأول؛ لأنه فی الحقيقة أيضاً کذب، حیث لا یوجد شیء اسمه أنّ شخصاً یرى رؤیا أو کشفاً من نفسه بأنه خلیفة الله أو فلان من الناس خلیفة الله، بل حقيقة الأمر أنّ هذا الشخص یوهم نفسه بأنه رأى، وهو فی الحقيقة فقط توهم وأوهم نفسه. ولهذا قلت هوی النفس، فهو فی الحقيقة كما یقولون: "کذب الکذبة وصدقها"، فهو عن عمد یوهم نفسه بما یتمنّى وبما یوافق هواه ویصدق وهمه علی أنه حقيقة [236].

این امر نیز به همان دلیلی که در مورد اول گفتم مردود است، زیرا در حقیقت، دروغ است، چون اصلاً چیزی به این عنوان وجود ندارد که شخصی رؤیا یا کشفی از خودش ببیند که خلیفه خداست یا فلان انسان خلیفه خداست؛ بلکه حقیقت امر این است که این شخص به خودش توهم القاء می‌کند که رؤیا دیده، در حالی که ندیده و در حقیقت، تنها یک توهم است که به خودش القاء می‌کند و به همین جهت گفتم: هوای نفس؛ چون در حقیقت آن‌گونه که می‌گویند: «دروغی را ساخت و تصدیقش کرد»، یعنی او عمداً به خودش چیزی را القاء می‌کند که دوست دارد و با هوای نفسش موافق است و همان وهم خود را تصدیق می‌کند که انگار حقیقت است. ([237])

فالنتیجة: إنّ الرؤی الصادقة هی وحي ونص من الله عند خلقه، یعرفهم به علی خلیفته فی أرضه، وهی باعتبارها وحياً إلهیاً فهي دلیل مستقل إنّ تحققت فیها

الشروط. وبعد آدم لابد أن يكون مع الخليفة نص من خليفة سابق لتوفره، فإن لم يكن حاملاً لهذا النص ستكون الروى المدعاة مجرد أكاذيب تواطاً عليها كذابون لتأييد مذهبهم ودينهم المنحرف المخالف للدين الحق والعقيدة الحق؛ وهي نص خلفاء الله في أرضه بعضهم على بعض، وكما يمكن معرفة أنها أكاذيب من إمكان تواطى المدعين لها على الكذب مثلاً.

بنابراین نتیجه این است که رؤیاهای صادقانه همان وحی و نص الهی نزد آفریدگان است که به وسیله آن خلیفه خدا در زمین را می شناسند و به اعتبار این که وحی الهی محسوب می شود، در صورت تحقق شروط، دلیل مستقلاً برای شناخت خلیفه خدا به شمار می رود. بعد از آدم (ع) هر خلیفه ای ناچار باید نصی از خلیفه گذشته داشته باشد، چون این امر برایش در دسترس است؛ پس اگر حامل چنین نصی نباشد، رؤیای ادعا شده، صرفاً دروغ هایی است که دروغ گویان برای تأیید مذهب خود و دین منحرفشان - که مخالف دین حق و عقیده حق است - بر آن جمع شدند. این نص خلفای خداوند در زمین، نسبت به یکدیگر است. همان طور که دروغ بودن آن، مثلاً از خلال امکان همدستی مدعیان دروغ به رؤیا امکان پذیر است.

ولا يجب الالتفات للروى المدعاة في نفي خلافة الله في أرضه عن شخص؛ لأن ما ثبت شرعاً هو أنها تأتي كدليل تشخيص، ولم يثبت شرعاً أنها تأتي كدليل معارضة أو نفي، ولا يجب الالتفات للروى في تحديد الأحكام الفقهية والعقائد إلا إن أقرها خليفة الله؛ لأن الدين يبيته خليفة الله القائم به بأمر الله.

لازم نیست به رؤیاهای ادعایی کسی در نفي خلافت الهی توجه کرد، چون با دلیل شرعی ثابت شده که رؤیا به عنوان یک دلیل تشخیصی می آید، اما از دلیل شرعی ثابت نشده که رؤیا به مثابه یک دلیل معارضة یا نفي خلافت یک شخص بیاید. همچنین لازم نیست به رؤیاهای در تعیین احکام فقهی و عقاید توجه کرد،

مگر در صورتی که خلیفه خدا به آن احکام و عقاید خاص اقرار کند، چون دین خدا همان است که خلیفه خدا که به امر پروردگار، قائم به آن است بیان می کند.

[229]. قرآن کریم، سوره شعراء، آیات 210 - 211.

[230]. قرآن کریم، سوره کهف، آیه 5.

[231]. من لا يحضره الفقيه - الصدوق: ج 2 ص 584؛ عيون أخبار الرضا (عليه السلام) - الصدوق: ج 1 ص 287؛ الأمالي - الصدوق: ص 120؛ بحار الأنوار - المجلسي: ج 49 ص 283.

[232]. من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 584؛ الأمالي (صدوق)، ص 64؛ عيون أخبار الرضا (ع) ج 2، ص 257؛ بحار الأنوار، ج 49، ص 283.

[233]. رغم أنه قول ساذج ولا يصدر من شخص لديه شيء - ولو بسيط - من العلم، ولكنه للأسف صدر ممن يدعون العلم ومن مشايخ يظهرهم في الفضائيات كما نقل لي بعض المؤمنين، ولهذا رددت عليه لكي لا يخدع الناس، وكذلك لتكشف لهم ضحالة هؤلاء المدعين ومدى جهلهم وتخبطهم العشواء، وأيضاً لعل هؤلاء يتوبوا ويستغفروا ربهم بعد أن يتبين لهم الحق، وأن قولهم باطل.

[234]. علی رغم این که این سخن ساده و سفیهانانه ای است که از شخصی که حتی اندکی علم داشته باشد صادر نمی شود، اما متأسفانه همین سخن از مدعیان علم و شیوخی که در شبکه های ماهواره ای ظاهر می شوند (چنان که بعضی از مؤمنین برایم نقل کرده اند) صادر شده و به همین سبب پاسخ این اشکال را دادم تا مردم را فریب ندهند، همچنین برای این که سطحی بودن این مدعیان و اوج جهل و اشتباه آن ها برایشان آشکار شود و همچنین برای این که شاید توبه و استغفار کنند پس از آن که برایشان حق روشن شد و فهمیدند که قول آن ها باطل بوده است.

[235]. قرآن کریم، سوره انبیاء، آیه 5.

[236]. الإنسان في يقظته ونومه بين ثلاثة أمور لا غير هي: (النور، النفس، الظلمة)، أو لنقل: (الله، النفس، الجهل)، أو لنقل: (رسل الله من ملائكة وأرواح طيبة، النفس، الشيطان وجنده)، إذن هي ثلاثة جهات؛ جهة هي نفس الإنسان، وجهة هي الخير، وجهة هي الشر، فحتى بدون أي رؤيا أو كشف أي إنسان عندما تدور في ذهنه الأفكار فهي إما خير وداعي للخير فهي من الله، وإما شر وداعي للشر فهي من الشيطان، وإما أوهام فهي من هوى النفس. فلا يوجد شيء آخر غير هذه الثلاثة، وهي نفسها تطرد مع الرؤيا ومع الكشف في اليقظة، فالإنسان في نومه بين هذه الثلاثة، ولهذا فمن ذاكراً لله وللخير وللنور يرى من الله إن شاء الله، ومن نام غافلاً عن ذكر الله ربما رأى تحزيناً من الشيطان أو كما يسمى بالعامية (كابوس)، ومن نام طالباً للجاه وللمنصب ربما أوهم نفسه بأوهام تناسب ما يطلب لإرضاء الأنا المنتفخة في داخله، وهوى نفسه أيضاً يمكن أن يكون في اليقظة أي أن يرى الإنسان كشفاً من الله أو يريه الشيطان أو يرى ويسمع من هوى نفسه.

[237]. انسان در بیداری و خوابش همیشه بین سه امر است و چیزی بیرون از این ها نیست: نور، نفس، ظلمت یا به عبارت دیگر: خدا، نفس، جهل؛ یا به عبارت دیگر: فرستادگان خدا یعنی فرشتگان و ارواح پاکیزه، نفس، شیطان

و سربازانش. بنابراین سه جهت وجود دارد: جهتی که همان نفس انسان است و جهتی که خیر است و جهتی که شرّ است؛ پس حتی بدون هیچ رؤیا یا کشفی، هر انسانی هنگامی که در ذهنش افکاری می‌چرخد، یا خیر و دعوت کننده به خیر است که در این صورت از سمت خداست، یا شر و دعوت کننده به شرّ است که در این صورت از شیطان است، یا اوهام و تخیلاتی است، پس از هوای نفس است. چیزی غیر از این سه یافت نمی‌شود. همین جهات سه‌گانه در رؤیا و کشف در بیداری نیز جاری است؛ پس انسان در خوابش بین همین سه جهت است. برای همین، کسی که با نام و یاد خدا و خیر و نور می‌خواهد، اگر خدا بخواهد چیزی از جانب خداوند می‌بیند و آن که با غفلت از یاد خدا بخواهد، چه بسا امر ناراحت‌کننده‌ای از شیطان می‌بیند که در عرف، عوام به آن کابوس می‌گویند و آن که در طلب جاه و منصب بخواهد، چه بسا اوهامی به خود القاء می‌کند که مناسب با خواسته خود او برای جلب رضایت انا و منیت دمیده شده در درون اوست. همین سه امر در بیداری از طریق کشف نیز در دسترس است، یعنی ممکن است انسان در زمان بیداری کشفی از ناحیه خداوند ببیند یا این که شیطان چیزی را به او نشان دهد یا این که از هوای نفس خود و تلقینات و تخیلات خود چیزی ببیند یا بشنود.